

سیاست‌های دولت و توسعه سیاسی در ایران (۱۳۸۴-۱۳۶۸)

دکتر طاهره قادری*

دکتر اسماعیل عالی‌زاد**

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱/۲۰

چکیده

توسعه سیاسی پدیده‌ای است که نمی‌توان تأثیرش را بر حیات اجتماعی - سیاسی جهان امروز، به‌ویژه در جوامع در حال توسعه، انکار کرد. در فرایند تحقق توسعه سیاسی عوامل گوناگونی ایفای نقش می‌کنند که در میان آن‌ها، دولت به عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نهاد سیاسی جامعه نقش با اهمیتی بر عهده دارد. سامان این مقاله نیز بر همین امر استوار است؛ یعنی به دنبال مطالعه نسبت میان دولت و توسعه سیاسی است. برای دستیابی به این هدف، از روش مقایسه‌ای مبتنی بر مطالعه اسنادی استفاده شده که در آن دو دوره گوناگون ولی

tghaderi@atu.ac.ir

aalizad@atu.ac.ir

* استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

** استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

پی‌درپی تاریخ معاصر ایران (۱۳۶۸-۱۳۷۶) و (۱۳۷۶-۱۳۸۴) مورد بررسی قرار گرفته است، یعنی دوران شانزده ساله‌ای که در طی آن دو الگوی نسبتاً متفاوت از مدیریت سیاسی، زمام‌اجرایی و امر سیاست‌گذاری دولت را در دست داشتند. مقایسه یافته‌ها دلالت بر این دارد که تحقق توسعه سیاسی وابستگی زیادی به نوع رویکرد و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی دولت دارد. افزون بر این، میزان تحکیم و یا تضعیف توسعه سیاسی بستگی به نوع رابطه‌ای دارد که دولت با جامعه مدنی برقرار می‌کند. در واقع، ساز و کار موجود در این شبکه تعاملی، تعیین‌کننده چرایی تفاوت در چند و چون و سمت و سوی توسعه سیاسی است.

واژه‌های کلیدی: توسعه سیاسی، سیاست‌های دولت، جامعه مدنی

درآمد

در جهان امروز، توسعه سیاسی به عنوان یکی از زیربنایی‌ترین مسائل جوامع در حال توسعه محسوب می‌شود؛ موضوعی که علاوه بر فعالیت‌های سیاسی این جوامع، همه فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. افزون بر این، تجربه برخی جوامع نشان داده که ثبات و پایداری نظام‌های سیاسی [چه در عرصه ملی و چه در عرصه جهانی] در گرو تحقق و تحکیم توسعه سیاسی است. از این‌رو آشکار می‌شود که اهمیت توسعه سیاسی به عنوان یکی از ابعاد توسعه به گونه‌ای است که بحث درباره چگونگی تحقق و یا موانع شکل‌گیری آن به یکی از مهم‌ترین مباحث نظری و مطالعات تجربی تبدیل شده و اندیشمندان و دانش‌پژوهان حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی و سیاسی را به این عرصه کشانده است. این موضوع که دهه‌هاست در بیش‌تر جوامع در حال توسعه و از جمله ایران، به مثابه یک هدف مطلوب شناخته شده به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نخبگان، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی تبدیل شده است؛ به‌ویژه که شهروند ایرانی از پس تجربه‌های ناکام یکصد ساله اخیرش، در پی این مطالبه

تاریخی خویش است. بنابراین، توسعه سیاسی موضوعی است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود و برای شناخت ساز و کارهای تحقق یا عدم تحقق آن تلاش نکرد. باری، این مقاله که برآمده از یک پژوهش علمی است تلاشی در جهت شناخت بخش کوچکی از تاریخ فرایند توسعه سیاسی ایران است. در این‌جا، در میان عوامل احتمالی گوناگون ما به دنبال بررسی نقش دولت و به‌ویژه سیاست‌های وضع شده از سوی قوای اجرایی آن در فرایند توسعه سیاسی هستیم. این بررسی بازه زمانی خاصی از دوران جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۴) را در بر می‌گیرد، یعنی دوره‌ای که در آن دو جریان "سازندگی" و "اصلاحات" زمام اجرایی دولت را در دست داشتند.

طرح مسأله

امروزه پس از گذشت سال‌ها آزمون و تجربه، تردیدی باقی نمانده است که در جوامع پیرامونی، دستیابی به توسعه سیاسی مستلزم حضور و همراهی فعال دولت‌ها است. در این‌جا بر جایگاه مرکزی و سیاست‌های گوناگون اتخاذ شده از سوی دولت تأکید می‌شود چرا که به مثابه یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین عواملی است که نقش تعیین‌کننده در شکل‌گیری مفهوم توسعه سیاسی و شکست یا موفقیت طرح‌های توسعه‌ای دارد. از این‌رو، بخشی از درک عمیق توسعه و توسعه‌نیافتگی سیاسی مستلزم درک درستی از دولت و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی آن است. البته در این نکته تردیدی نیست که علاوه بر دولت، عوامل دیگری نیز در توسعه سیاسی دخیل‌اند. از آن میان می‌توان به عوامل درون جامعه‌ای مانند: طبقات اجتماعی، قومیت، مذهب و ترکیبی از آن‌ها و همچنین عوامل برون جامعه‌ای مانند: جهانی‌شدن و پیامدهای آن اشاره کرد که همگی آن‌ها شکل‌دهنده نیروهای اجتماعی و سیاسی خاصی هستند که اغلب تأثیرات چشمگیری بر توانمندی و اشکال گوناگون توسعه سیاسی دارند.

تجربه کشورهای در حال توسعه در همه تقسیم‌بندی‌های متفاوتشان نشان می‌دهد که بدون دخالت مستقیم یا غیرمستقیم دولت نمی‌توان انتظار تأمین همه اشکال توسعه به‌ویژه توسعه سیاسی را در جامعه داشت (فکوهی، ۱۳۸۴: ۹۰-۲۸۹). این مسأله واقعیت اجتناب‌ناپذیری است که بدون وجود اراده سیاسی، تحقق و تحکیم توسعه سیاسی ممکن نخواهد بود. البته در این زمینه، ویژگی‌های ساختاری و عرصه نفوذ و فعالیت دولت، تعیین‌کننده ظرفیت و توانایی نظامی است که توسعه سیاسی را تا اندازه زیادی کنترل و راهبری می‌کند.

در میان این گوناگونی، جامعه ما ایران، در زمره آن دسته از کشورهایی قرار می‌گیرد که پیشینه بلند مدتی از تجربه نوعی دولت متمرکز با فعالیت‌های کارگزاری زیاد و مبتنی بر ضوابط و قوانین خاص دارد. این کشور در مقطعی از دوران حیات خویش وارد فرایند توسعه سیاسی شد و تجربه سنت یکصد ساله‌ای را رقم زد که تا به امروز ادامه دارد. موضوعی که تاکنون نه تنها در عرصه نظر و اندیشه (در مواردی چون ضرورت، اولویت و چگونگی تحقق آن) اجماعی حاصل نشده، بلکه در عرصه عمل نیز با وجود تحولات ایجاد شده (همچون انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی)، هنوز نهادینه نگشته است. هرچند انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷) فصل تازه‌ای در تاریخ پر فراز و نشیب این کشور گشود و به نظر می‌رسید که راه توسعه سیاسی جامعه را هموار کرده، ولی گذشت سه دهه پرتلاطم از عمر آن نشان داد که هنوز دشواری‌هایی در راه رسیدن به این توسعه وجود دارد.

توسعه سیاسی در این کشور [همچون دیگر ابعاد توسعه]، در هر دوره (پیش و پس از انقلاب اسلامی) وابسته به سیاست‌های دولت بوده است. پس از انقلاب اسلامی، با پای گذاشتن به عرصه تازه‌ای از نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌سازی سیاسی، جامعه مسیر متفاوت و خاصی از توسعه سیاسی را با فراز و فرودهای گوناگون آزموده است که باید در فردیتش مورد توجه قرار گیرد. در دوران جمهوری اسلامی، یکی از مهم‌ترین چرخش‌هایی که در جریان تحولات سیاسی - اجتماعی سال‌های اخیر به وقوع

پیوست و آغاز آن به پس از جنگ تحمیلی باز می‌گردد، تغییر جهت سیاست‌گذاری‌های عمومی دولت بود. از این زمان بود که مفهوم توسعه به معنای عام و توسعه سیاسی به معنای خاص مورد توجه نیروهای اجتماعی، نخبگان سیاسی و گروهی از دولتمردان قرار گرفت.

در دوران شانزده سال زمام‌داری دو قوه مجریه گوناگون (دولت سازندگی ۱۳۷۶-۱۳۶۸ و دولت اصلاحات ۱۳۸۴-۱۳۷۶)، با توجه به سیاست‌های اتخاذ شده که از یک سو برآمده از شرایط اجتماعی و ایدئولوژی و اندیشه حاکم بر این دولت‌هاست و از سوی دیگر، برآمده از مواضع بین‌المللی و منطقه‌ای می‌باشد، راه‌های توسعه سیاسی به گونه‌ای متفاوت دنبال شد. این سیاست‌ها در شکل‌گیری اهداف، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های لازم برای پیشبرد یا متوقف ساختن فرایند توسعه سیاسی تعیین‌کننده‌اند. بنابراین، با توجه به نقش بنیادین دولت، درک درست پتانسیل‌های توسعه سیاسی تنها با برداشت درست و واقعی از تدابیر اتخاذ شده از سوی این نهاد ممکن می‌گردد که البته یکی از عمده‌ترین صورت‌های آن در قالب سیاست‌های اجرایی دولت تجلی می‌یابد.^۱ از این رو، مسأله این پژوهش، بررسی نقش سیاست‌های دولت در توسعه سیاسی در دو دوره سازندگی و اصلاحات است که از منظر جامعه‌شناسی سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

زمینه‌ها و چارچوب نظری

این بخش را با این پرسش اساسی آغاز می‌کنیم که راه‌های رسیدن به توسعه سیاسی یا موانع آن کدام است؟ این پرسش از جمله مهم‌ترین پرسش‌هایی است که از زمان تقسیم

۱- نقش قوه مجریه و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی آن از این رو اهمیت دارد که تعیین‌کننده تعاریف، برنامه‌ها و روندهای اجرایی ابعاد گوناگون توسعه از جمله توسعه سیاسی در هر کشوری است [که تفکیک قوا در آن صورت پذیرفته] و بزرگ‌ترین تسهیل‌کننده و یا مانع آن به‌شمار می‌آید.

جهان به دو بخش توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، در ذهن توده‌های جهان سومی و به‌ویژه متفکران علوم اجتماعی و سیاسی که دلمشغول چنین موضوع‌هایی بوده‌اند، نقش بسته است. در همین راستا، جریان‌ها و رویکردهای نظری متفاوتی در مطالعات توسعه به معنای عام و توسعه سیاسی به معنای خاص شکل گرفته که هر یک از پارادایم و دیدگاه خاصی به این مقوله پرداخته‌اند. این پارادایم‌ها و دیدگاه‌های گوناگون، برآمده از جغرافیای سیاسی متفاوت و همچنین مبادی نظری و ریشه‌های فلسفی و جامعه‌شناختی متفاوتند که روی هم رفته نظریه‌های متعددی را رقم زده‌اند.

۱- **مکتب نوسازی متقدم:** در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی، مکتب نوسازی و نظریه‌های برآمده از آن، به عنوان پارادایم مسلط در عرصه مطالعات توسعه و توسعه سیاسی شناخته می‌شد. این مکتب از سوی دانش‌پژوهان و محققانی ساخته و پرداخته شد که متعلق به گرایش‌های گوناگون علوم اجتماعی (جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، مردم‌شناسان، جمعیت‌شناسان و...) بودند. هر یک از صاحب‌نظران این مکتب میان رشته‌ای با حفظ اصول و مفروضات بنیادی این مکتب، به مقوله توسعه و توسعه سیاسی به عنوان متغیر وابسته نگریسته‌اند و متغیرهای مستقل متفاوتی را در ارتباط با آن قرار داده و به بررسی فرایندها و توالی‌های آن پرداخته‌اند. از جمله اندیشمندانی که در چارچوب این مکتب به تحقیق و مطالعه پرداخته‌اند، رابرت دال (۱۹۵۶) و سیمور مارتین لیپست^۲ (۱۹۶۰) هستند که رسیدن به توسعه سیاسی را صرفاً مشروط به توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌دانند. آنان و دیگر صاحب‌نظرانی چون دانیل لرنر (۱۹۵۸)، کارل دویچ (۱۹۶۳) و بروس روست^۳ (۱۹۶۵) استدلال می‌کنند که ورود به حوزه سیاست مستلزم دخالت متغیرهای خاصی چون فرهنگ، اقتصاد، نهادهای اجتماعی و رابطه نیروهای اجتماعی است که آثار خاص خود را نیز در پی دارند. این امر بازگو کننده آن

^۱ Modernization school

^۲ Robert Dahl & Seymour Martin Lipset

^۳ Daniel Lerner, Karl Deutsch & B. Russett

است که توسعه سیاسی ممکن است با ساختارهای اجتماعی متفاوت و مکانیسم‌های سیاسی گوناگون همراه گردد.

از دیگر متفکران این نحله، ادوارد شیلز است که توسعه سیاسی را به‌گونه‌ای مستقل و پویا در نظر می‌گیرد که از اصول ویژه خود پیروی می‌کند. او به نقش و جایگاه همه دولت‌های در حال پیشرفت اشاره می‌کند و مهم‌ترین مانع توسعه سیاسی در جوامع جهان سوم را شکاف میان سنت و مدرنیته می‌داند. از این‌رو، به نظر شیلز ما با تعدد روندهای نوسازی مواجه خواهیم بود که خود ناشی از میزان آشتی‌پذیری سنت و مدرنیته است (بدیع، ۱۳۸۴: ۴۹-۴۸).

۲- مکتب نوسازی متأخر: از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰، با نقد گسترده نظریه‌های پیشین ولی در ادامه مکتب نوسازی جریان‌ی شکل می‌گیرد که در پی بازسازی جامعه‌شناسی از راه وداع با نظریه‌های کلان و روی آوردن به نمونه‌های مصداقی است. این جریان که به جریان جدید نوسازی موسوم است فقط به دنبال یافتن وجه مشترک تمام روندهای نوسازی سیاسی است. نماینده برجسته این جریان ساموئل هانتینگتون^۲ است؛ او مشکل جهان سوم را فقدان یک طبقه بورژوازی مستقل و نیرومند می‌داند و بر این باور است هنگامی که توسعه اقتصادی در این دست کشورها از فرایند رشد بورژوازی جلوتر می‌افتد، توسعه سیاسی نیز دچار وقفه و رکود می‌شود (سو، ۱۳۸۸: ۸۵). او یادآور می‌شود یک نظام هنگامی کارآمد و معتبر است که از درجه بالای نهادینگی برخوردار باشد. در استدلال هانتینگتون، نهادمندی وجه مشترک همه روندهای توسعه سیاسی و تنها معیار منحصر به فرد آن است. بر این اساس، نظام‌هایی توسعه یافته قلمداد می‌شوند که به نهادهای پایدار، جا افتاده، پیچیده، مستقل و

۱ Edward Shils

۲ Samuel Huntington

منسجمی مجهز باشند. وی معیار اصلی توسعه سیاسی را انتخابات آزاد و رقابت‌آمیز بر می‌شمارد که مشارکت همه مردم را دربر دارد (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۱۶).

در چارچوب همین دیدگاه، مایرون وینر^۱ در مطالعات تطبیقی خود در آفریقا، آسیا و خاورمیانه به نقد فرایندهای توسعه سیاسی پرداخته و به این نتیجه دست می‌یابد که در جوامعی از این دست که دارای دولت‌های اقتدارگرا هستند، تا اندازه بسیاری مشارکت سیاسی محدود شده است. تعداد قابل توجهی از این دولت‌ها به جز چند استثناء، نهادهای مربوط به تسهیل مشارکت سیاسی را نایب کرده، تن به انتخابات رقابت‌آمیز و آزاد نداده و احزاب سیاسی و سازمان‌های مخالف حکومت را محدود یا غیرقانونی کرده و به جای آن‌ها، با ایجاد مؤسساتی به بسیج مردم در جهت پشتیبانی از نظام سیاسی حاکم دست زده‌اند، بدون این‌که به مردم اجازه بازگو کردن خواسته‌های خود از حکومت را بدهند (وینر، ۱۳۷۹: ۷۸-۷۰). در این باره آدریان لفت‌ویچ^۲ بیان می‌دارد که دولت‌های اقتدارگرا مانع بزرگی بر سر راه توسعه سیاسی هستند، چرا که نخبگان بوروکراتیک و سیاسی آن‌ها، به استقلال نسبی از نیروهای اجتماعی دست یافته‌اند و به همین دلیل، نهادهای جامعه مدنی مورد بی‌توجهی قرار گرفته و در صورت شکل‌گیری، ضعیف بوده و زیر نفوذ و کنترل شدید دولت قرار دارند (لفت‌ویچ، ۱۳۸۴: ۲۲۳). صاحب‌نظری همچون جیاکومو لوچیانی^۳ نیز دولت‌های مرکزی قدرتمند و رانتیر یا تحصیل‌دار که برخوردار از ثروت‌های نفتی هستند را مانع بزرگی برای توسعه سیاسی می‌داند (لوچیانی، ۱۳۸۰: ۵۳-۴۷). یا متفکر دیگری مانند جان واتربوری^۴ با تمرکز بر کشورهای منطقه خاورمیانه استدلال می‌کند که دولت‌های نظامی این منطقه، با برخوردار از توانایی‌های تکنولوژیک نفوذ ناپذیر، سیطره کاملی بر عرصه سیاسی

^۱ Myron Weiner

^۲ Adrian Leftwich

^۳ Giacomo Luciani

^۴ John Waterbury

دارند. برای آن‌ها حکومت کردن مفهومی غایت‌گرا، اخلاقی و مورد حمایت است (Waterbury, 2001: 26-30).

۳- دیدگاه‌های جدید در توسعه سیاسی: همزمان با عصر جهانی شدن که بسیاری از حوزه‌ها و پدیده‌های مرتبط با مطالعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جز این‌ها دستخوش دگرگونی شده، عرصه ادبیات توسعه سیاسی نیز تغییراتی را تجربه کرده است. در شرایط جدید که از دهه ۱۹۹۰ به این سو را دربر می‌گیرد، نوع نگاه به معیارها و عوامل توسعه سیاسی دچار نوسان و تغییر شده و تداخل و تلفیق در سطوح و ابعاد آن راه پیدا کرده است. جهانی شدن به واسطه تغییر در چگونگی توزیع قدرت سیاسی، مدیریت سیاسی را دستخوش تغییر و دگرگونی کرده و به دنبال خود ضرورت بازاندیشی در توسعه سیاسی را ایجاب کرده است. در این پارادایم، به تعامل جنبه‌های درونی و بیرونی جامعه، نگرش همه‌جانبه به توسعه سیاسی در ابعاد فردی و نهادی، پرهیز از تقلیل‌گرایی و تعمیم‌الگویی خاص به همه جوامع توجه می‌شود. جهانی شدن به واسطه شبکه‌ای گردیدن زندگی سیاسی متأثر از روند فزاینده ارتباطات و اطلاعات و به عبارت دیگر نزدیک شدن زمان‌ها و مکان‌ها به یکدیگر، موجب تمرکززدایی از دولت، تجزیه عناصر شهروندی و تغییر رابطه قدرت شده است (عبداللهی، ۱۳۸۹: ۱۹۴-۱۷۸). حاصل این فرایند، شکل‌گیری مبحث جدیدی در ادبیات توسعه سیاسی است که از آن با نام حکم‌روایی مطلوب یاد می‌شود. این مفهوم که امروزه آن‌را به عنوان موتور توسعه قلمداد می‌کنند، در قلمرو سیاست بیش‌تر در قالب گسترش مشارکت مردمی در عرصه‌های مدیریت اجتماعی و سیاسی درک می‌شود. از خلال چنین مفهومی، به شکل‌بندی جدیدی از روابط دولت، نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی نایل شده و به رهیافت جدیدی از توسعه سیاسی دست می‌یابیم.

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که همچنان توسعه سیاسی و مطالعات مرتبط با آن در کانون توجه جهان معاصر و به ویژه جوامع در حال توسعه قرار دارد، ولی با این تفاوت که در پی تغییرات مستمر در فرایند نقد و ارزیابی و شکل‌گیری تحولات جهانی، همگرایی و اجماعی نسبی در ادبیات آن ایجاد شده است. البته در رویکرد اخیر نیز با وجود تفاوت در نوع نگاه به معیارها و عوامل توسعه سیاسی، کماکان دولت به عنوان یک مؤلفه اثرگذار در شکل‌گیری و تحکیم توسعه سیاسی شناخته می‌شود.

حال بر پایه آنچه تاکنون آمد، مفروضاتی به دست می‌آید که به عنوان وجوه مشترک و نقاط قوت دیدگاه‌ها و نظریه‌های طرح شده پذیرفتنی هستند و با اتکاء به آنها می‌توان چارچوب نظری این پژوهش را بدین گونه تدوین کرد:

- تغییر در فرایند توسعه محصول شرایط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه است.
- بدون دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم دولت نمی‌توان انتظار تأمین همه اشکال توسعه به‌ویژه توسعه سیاسی را داشت.
- سیاست‌های دولت عاملی اساسی و تعیین‌کننده در تعاریف و روندهای توسعه سیاسی‌اند.
- ارتباط تنگاتنگی میان سیاست‌های دولت، جامعه مدنی و توسعه سیاسی وجود دارد.

پرسش‌های پژوهش

- آیا سیاست‌های اتخاذ شده از سوی دولت، نقشی در تحقق یا تضعیف توسعه سیاسی دارد؟
- آیا میزان تحقق توسعه سیاسی در دو دوره سازندگی و اصلاحات متفاوت بوده است؟

تعریف مفاهیم

توسعه سیاسی: در این مقاله توسعه سیاسی به عنوان فرایندی تعریف می‌شود که هدف آن تحقق و تحکیم یک جامعه دموکراتیک مشارکتی است. از این‌رو، کلیدی‌ترین شاخص این توسعه، مشارکت سیاسی است. بر پایه این شاخص می‌توان توسعه سیاسی را به دو سطح فردی و نهادی تفکیک کرد، با این تفاوت که سطح فردی بر افراد جامعه و سطح نهادی بر بخش سازمان‌یافته حوزه عمومی تأکید دارد که دربرگیرنده سازمان‌های غیردولتی (NGOs)، گروه‌ها، تشکل‌ها و احزاب سیاسی است که در مجموع پایه اصلی جامعه مدنی به‌شمار می‌روند. در این مقاله، معرف‌های سطح فردی توسعه سیاسی بر مبنای دو مقوله از مقوله‌های چندگانه مشارکت سیاسی تعیین شده‌اند که عبارتند از: نخست، انتخاب کردن از راه عمل رأی‌دادن در انتخابات سراسری و دوم، کاندید شدن در این انتخابات. به سخن دیگر، ملاک اندازه‌گیری در سطح فردی توسعه سیاسی، میزان مشارکت در انتخابات سراسری (رأی دادن و داوطلب شدن) است. در سطح نهادی توسعه سیاسی نیز میزان حضور احزاب و گروه‌های سیاسی در عرصه انتخابات ملاک اندازه‌گیری قرار گرفته است. افزون بر این، میزان تشکیل نهادها و سازمان‌های غیردولتی به ثبت رسیده نیز معیاری برای بررسی خواهد بود.

سیاست‌های دولت: سیاست‌های دولت، مهم‌ترین متغیر مستقل این پژوهش است و در این جا منظور از آن، مجموعه‌ای از تدابیری است که به‌طور مشخص قوه اجرایی دولت برای اداره جامعه و تحقق چشم‌اندازها اتخاذ می‌کند، چرا که بر اساس قانون،

۱ political participation

۲ individual and institutional levels of political development

۳- برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به: راش، مایکل. جامعه و سیاست. صص ۱۳۰-۱۲۴

تنظیم و تا حد زیادی اجرای سیاست‌ها، از وظایف اصلی و اساسی قوه مجریه است. این تدابیر در قالب پیشنهادهای ویژه، بیان هدفی کلی یا حالتی مطلوب از امور، برنامه‌ها و تصمیمات تجلی پیدا می‌کنند. سیاست‌های مورد مطالعه در این پژوهش آن دسته از سیاست‌های دولت را پوشش می‌دهد که از سوی قوه مجریه وضع شده و به‌گونه مستقیم و غیرمستقیم مربوط به توسعه سیاسی و ناظر بر ابزارها، اهداف و نتایج این توسعه هستند. این سیاست‌ها در مستندات هم‌چون لوایح قانونی، برنامه‌های پنج‌ساله توسعه، مصوبات هیأت وزیران، آیین‌نامه‌ها، بخش‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و مصوبات شوراها عالی در کشور منعکس شده‌اند.

روش پژوهش

با توجه به موضوع مورد مطالعه، در این پژوهش روش مقایسه به کار بسته شده که در آن هم حضور و فقدان یک پدیده (توسعه سیاسی) در دو دوره گوناگون و هم گوناگونی در سطح و میزان تحقق آن مورد مطالعه قرار گرفته است. شیوه گردآوری داده‌ها نیز بر پایه مطالعه اسنادی است که در آن دو واحد مشاهده تعریف شده است: نخست، گزاره‌ها و عبارات انشایی و دستوری که با عنوان سیاست‌های دولت شناخته می‌شوند و به‌گونه مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با توسعه سیاسی قرار دارند؛ دوم، مستندات و داده‌های رسمی درباره مقوله‌های گوناگون توسعه سیاسی به تفکیک سطوح فردی و نهادی. بستر مطالعه و ارزیابی این مقوله‌ها، یک بازه زمانی شانزده ساله (۱۳۴۸-۱۳۸۴) است که به دو دوره هشت ساله سازندگی و اصلاحات تفکیک می‌شود. داده‌های لازم نیز از منابع، آمارها و گزارش‌های رسمی استخراج شده‌اند. در این

۱- «قوه مجریه به عنوان نماینده ملت، تمثیت امور اجرایی کشور و اعمال حقوق عمومی را بر عهده دارد. قوه مجریه به عنوان بالاترین رکن سیاست‌گذاری، تعیین خط‌مشی و برنامه، نقش اول را در اعمال حاکمیت در امور اجرایی ایفا می‌کند و از این لحاظ در تمام امور داخلی و بین‌المللی دخالت دارد» (مجموعه وظایف و اختیارات دولت، ۱۳۷۶: ۵).

پژوهش از شیوه تمام شماری استفاده شده و سعی بر این بوده که همه سیاست‌های اتخاذ شده از سوی قوای اجرایی دولت که مرتبط با امر توسعه سیاسی‌اند در دایره بررسی قرار گیرد و به سخن دیگر، کل قلمروی آن پوشش داده شود.

یافته‌های پژوهش

سامان این پژوهش بر پایه شناسایی، توصیف و سطح‌بندی توسعه سیاسی به تفکیک دو دوره زمانی پیاپی از مدیریت اجرایی دولت (دوره‌های سازندگی و اصلاحات) و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی آن‌ها است. یافته‌هایی که از این بررسی به‌دست آمده نخست بر اساس سیاست‌های اتخاذ شده و سپس بر پایه واقعیت‌های عینی برآمده از کنش بازیگران سیاسی - اجتماعی ارائه می‌گردد.

۱) سطح فردی توسعه سیاسی

۱-۱) دوره سازندگی: بررسی اسناد و مدارک هشت ساله دوره سازندگی نشان از مجموعه اسنادی دارد که این سطح از توسعه سیاسی را پوشش داده‌اند. تجزیه و تحلیل این اسناد بیانگر آن است که در دوره سازندگی بر مشارکت به معنای عام تأکید شده و به جز سنوات پایانی این دوره توجه چندانی به مشارکت سیاسی به معنای خاص نشده است. برای مثال، عباراتی چون «مشارکت مؤثر و همه جانبه مردم در امور

۱- این مجموعه دربرگیرنده این اسناد است: قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج. ا. ا، ۱۳۶۸/۱۱/۱۱؛ قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج. ا. ا، ۱۳۷۳/۹/۲۰؛ مصوبه شورای عالی اداری، ۱۳۶۹/۱۰/۱۹؛ مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسات ۱۳۷۰/۱۲/۱۳ (اصول سیاست فرهنگی کشور)، ۱۳۷۰/۸/۲۱ (تأسیس کمیته امور بین‌الملل شورای فرهنگی و اجتماعی زنان) و ۱۳۷۱/۵/۶ (اهداف، سیاست‌ها و وظایف و اساس‌نامه شورای عالی جوانان)؛ مصوبه هیأت وزیران در جلسه ۱۳۷۳/۶/۱۳ (نشان مهر).

کشور»، «مشارکت بیش‌تر مردم در اجرای طرح‌های عمرانی دولتی، بازسازی یا نوسازی مراکز جمعیتی و خدماتی، تأمین قسمتی از هزینه ارائه خدمات عمومی و کاهش هزینه‌های دولت در ایجاد و اداره مؤسسات آموزشی و درمانی» و «تأمین حق مشارکت مردم در همه امور» حاکی از رویکرد کلی و عمومی دولت سازندگی به مقوله مشارکت است. مطالعه روند سیاست‌گذاری این دوره حکایت از توجه به مقوله مشارکت سیاسی در دوره دوم زمام‌داری دولت سازندگی دارد. نشانه‌هایی از این امر را می‌توان در سند برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و آیین‌نامه‌های مرتبط با آن مشاهده کرد که در آن‌ها عباراتی چون «تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری و مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی» و «فراهم کردن زمینه‌های مشارکت جوانان و زنان در حیات اجتماعی و سازمان‌های فرهنگی، هنری و سیاسی» آمده است.

۲-۱) دوره اصلاحات: مجموعه‌ای از اسناد این دوره مؤید این امرند که تأکید بر مشارکت مردم و اقبال گوناگون اجتماعی در عرصه‌های گوناگون، یکی از سیاست‌های ثابت دولت اصلاحات بوده است. برای نمونه، در این اسناد «تشویق مردم به مشارکت در صحنه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی و انقلابی»، «فراهم کردن زمینه‌های مشارکت جوانان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی کشور» و «تقویت و توسعه مشارکت زنان و رفع مشکلات و محدودیت‌های موجود بر سر این راه» در زمره سیاست‌های راهبردی جامعه قرار گرفته و در موارد دیگری به حق «مشارکت در سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و مدیریت»، «حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن در مجلس یا شوراهای گوناگون، مشارکت در برنامه‌ریزی‌های

۱- قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ا، ۱۳۷۹/۱/۱۷؛ مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسات ۱۳۷۶/۸/۲۰ (جایگاه، اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی)، ۱۳۷۷/۵/۱۳، (اساس‌نامه شورای عالی جوانان)، ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ (اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه کشور)، ۱۳۸۱/۷/۱۶ (سیاست‌های فرهنگی-تبلیغی روز زن)، ۱۳۸۲/۹/۲۵ (سند راهبردی شاخص‌های فرهنگی)، و ۱۳۸۳/۶/۳۱ (منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران).

دولتی و تصدی مدیریت‌های عالی» و از همه مهم‌تر به «مشارکت سیاسی به عنوان یکی از ارزش‌های اساسی نظام جمهوری اسلامی» اشاره شده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که در این دوره در کنار رهیافت عمومی و فراگیر دولت نسبت به موضوع مشارکت عمومی، سیاست‌های مشخص و آشکاری درباره بهبود یافتن مشارکت سیاسی وضع شده است.

۳-۱) **واقعیت‌های عینی:** در این جا لازم است که مظاهر عینی تحقق سطح فردی توسعه سیاسی طی این دوران شانزده ساله ارزیابی گردد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که در رابطه با این سطح از توسعه سیاسی، دولت اصلاحات در شرایط موجود در زمان خود اقدامات سازنده‌تری را به انجام رسانده است. تغییرات صورت پذیرفته در میزان مشارکت سیاسی افراد جامعه در انتخابات سراسری این بازه زمانی شانزده ساله مؤید همین موضوع است. آمار و ارقام این صورت از مشارکت سیاسی که اختصاص به عمل رأی دادن دارد در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱- میزان مشارکت سیاسی (رأی دادن) به تفکیک دوره‌های سازندگی و اصلاحات

درصد مشارکت	انتخابات سراسری در دوران اصلاحات	درصد مشارکت	انتخابات سراسری در دوران سازندگی
۴۶/۳۲	سومین دوره مجلس خبرگان (۱۳۷۷)	۳۷/۰۹	دومین دوره مجلس خبرگان (۱۳۶۹)
۶۷/۳۵	ششمین دوره مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۸)	۵۷/۸۱	چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۱)
۵۱/۲۱	هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۲)	۷۱/۱	پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۴)
۶۶/۵۹	هشتمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۸۰)	۵۰/۶۶	ششمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۷۲)
۶۲/۸۴	نهمین دوره ریاست جمهوری (مرحله اول) (۱۳۸۴)	۷۹/۹۳	هفتمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۷۶)

۵۹/۷۶	نهمین دوره ریاست جمهوری (مرحله دوم) (۱۳۸۴)
۶۴/۴۲	اولین دوره شوراهای اسلامی کشور (۱۳۷۷)
۴۹/۲	دومین دوره شوراهای اسلامی کشور (۱۳۸۱)

منبع: وزارت کشور

از مقایسه داده‌های مندرج در دو سوی این جدول می‌توان در کنار آگاهی از کنش سیاسی افراد جامعه، به پیامدهای سیاست‌گذاری در عرصه توسعه سیاسی و به‌طور اخص مشارکت سیاسی (رأی دادن) وقوف پیدا کرد. برای نمونه، بررسی میزان مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری (مقایسه دوره ششم و هشتم)، مجلس شورای اسلامی (مقایسه دوره چهارم و ششم) و مجلس خبرگان تعیین رهبری (مقایسه دوره دوم و سوم) از یک‌سو حکایت از تغییر کنش سیاسی شهروندان و از سوی دیگر نشان از پیامد عملکرد دولت‌های مورد بررسی در امر سیاست‌گذاری مرتبط با مقوله مشارکت سیاسی دارد. در این جا دیده می‌شود که در پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی (۷۴/۱۲/۱۸)، میزان مشارکت افزایش چشمگیری داشته است، ولی آیا چنین استقبالی ناشی از تغییر رویکرد دولت‌سازندگی است؟ و یا برآمده از عامل یا عوامل دیگر است؟ همان‌گونه که پیش از این بیان گردید، اسناد و مدارک دلالت بر این دارند که دولت‌سازندگی در رویه سیاست‌گذاری خود جانب احتیاط را رعایت کرده و رویکردی عمومی اتخاذ کرده بود، بنابراین، ثبت درصدهایی چون ۷۷/۱ درصد در انتخابات مجلس پنجم و ۷۹/۹۳ درصد در هفتمین دوره ریاست جمهوری (۷۶/۳/۲)، نه حاکی از فرایند مثبت سیاست‌گذاری این دولت که پیامد عوامل دیگری است که از آن جمله می‌توان به ارتقاء آگاهی‌های اجتماعی و افزایش انتظارات مردم اشاره کرد.

قسمت دوم این جدول فراز و فرودهای میزان مشارکت سیاسی (عمل رأی دادن) در دوره اصلاحات را نشان می‌دهد. مروری بر این داده‌ها نشان می‌دهد که در هیچ یک

از انتخابات برگزار شده در این دوره، میزان مشارکت به عمل آمده برابر یا بیش‌تر از نرخ مشارکتی نبوده که دولت اصلاحات با آن بر سر کار آمد (۷۹/۹۳ درصد). گفتنی است که در انتخابات دومین دوره این دولت که همان هشتمین دوره ریاست جمهوری است، میزان مشارکت با افت بیش از سیزده درصد نسبت به دوره قبل مواجه شده است. در صورتی که انتظار می‌رود نرخ مشارکت در دولت اصلاحات که با شعار توسعه سیاسی بر سر کار آمده و سیاست‌های خود را در جهت آن طراحی کرده، افزایش یابد. این مسأله زمانی جلوه بیش‌تری پیدا می‌کند که مشابه آن در موارد دیگر رؤیت شود. برای مثال، مقایسه اولین و دومین دوره انتخابات شوراهای اسلامی کشور و همچنین ششمین و هفتمین انتخابات دوره‌های مجلس شورای اسلامی به ترتیب حکایت از تنزل ۱۵/۲ و ۱۶/۱ درصدی میزان مشارکت دارد. مشاهده میزان مشارکت در آخرین انتخابات برگزار شده در دوره اصلاحات (مرحله اول انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری) نیز کاهش ۳/۷ درصد را نسبت به دوره قبل (هشتمین دوره ریاست جمهوری) و ۱۷/۱ درصد را در مقایسه با دو دوره قبل (هفتمین دوره ریاست جمهوری) نشان می‌دهد. از مجموعه این موارد می‌توان دریافت که:

- میزان مشارکت در انتخابات سراسری (رأی دادن)، در دوره سازندگی به‌طور عمومی کمتر از دوره اصلاحات بود. این امر تداعی‌گر آن است که رویکرد و عملکرد دولت اصلاحات در این مقوله، با توجه به بهتر بودن شرایط آن عصر، مناسب‌تر از دوره پیش از خود بوده است.
- با گذشت زمان، میزان مشارکت مردم در انتخابات سراسری برگزار شده در دوره سازندگی افزایش می‌یابد، ولی همین میزان در دوره اصلاحات رو به کاهش می‌گذارد.

همان‌گونه که دیده می‌شود، گزاره دوم از یک تناقض حکایت می‌کند، چرا که بر اساس اسناد موجود چنین امری نمی‌تواند دلالت بر بهبود فرایند سیاست‌گذاری مرتبط با مشارکت سیاسی در دولت‌سازندگی و یا زوال چنین فرایندی در دولت‌اصلاحات کند. بنابراین بر اساس چارچوب نظری پژوهش می‌توان دریافت که گروه‌ها و نیروهای اجتماعی تأثیر به‌سزایی در فرایندهای سیاسی به‌ویژه در امر مشارکت سیاسی دارند. عملکرد دولت در افزایش یا کاهش اعتماد گروه‌ها و نیروهای اجتماعی به نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد و زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که میزان بی‌تفاوتی سیاسی و یا مشارکت در امور سیاسی و به‌طور خاص عمل رأی‌دادن دستخوش تغییر شود. هرچه میزان اعتماد سیاسی و همچنین حس اثربخشی سیاسی نیروهای اجتماعی افزایش یابد، بر میزان مشارکت سیاسی افزوده می‌شود، ولی اگر نیروها و گروه‌های اجتماعی تصور کنند که آنچه انجام می‌دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی نخواهد گذاشت کمتر به مشارکت روی می‌آورند.

بررسی مقایسه‌ای وجه دوم مشارکت سیاسی (داوطلب شدن در انتخابات سراسری) بیانگر استقبال بیش‌تر دولت‌اصلاحات از این مقوله است. در جدول ۲ نسبت تعداد افراد واجد شرایط رأی‌دادن به تعداد داوطلبان اُقید شده، این نسبت معیار مناسبی برای سنجش میزان مشارکت و ارزیابی این بخش از عملکرد دولت‌های مورد بررسی است.

داده‌های این جدول، حکایت از آن دارند که به مرور زمان میزان مشارکت افراد جامعه در امر داوطلب شدن برای شرکت در عرصه‌های گوناگون انتخابات سراسری افزایش یافته است. این روند هم در دوره سازندگی و هم اصلاحات قابل مشاهده

۱- لازم به توضیح است که این آمار از شمارش افراد ثبت‌نام کرده در وزارت کشور به دست آمده و به معنای افراد راه‌یافته به عرصه رقابت انتخاباتی نیست. به عبارت دیگر، شمارش این افراد به مرحله پیش از نظارت استصوابی باز می‌گردد.

است. برای نمونه، با مقایسه چهارمین و پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی می‌توان دریافت که دولت سازندگی در ثبت نام داوطلبان این عرصه، نسبت قابل توجهی را به ثبت رسانده است. ولی همین دولت در مقایسه با دولت اصلاحات عملکرد ضعیفی داشته که این امر ناشی از آن دسته سیاست‌های انقباضی بوده که دولت سازندگی اتخاذ کرده بود؛ سیاست‌هایی که در شرایط آن زمان عمدتاً همسو با فضای بسته سیاسی تدوین می‌شدند و فرصت و مجال برای گسترش این صورت از مشارکت سیاسی (داوطلب شدن برای تصدی امور سیاسی) فراهم نمی‌آوردند.

جدول ۲- میزان مشارکت سیاسی (داوطلب شدن) به تفکیک دوره‌های

سازندگی و اصلاحات

نسبت (هزار نفر)	انتخابات سراسری در دوره اصلاحات	نسبت (هزار نفر)	انتخابات سراسری در دوره سازندگی
۹۷/۳۵	سومین دوره مجلس خبرگان تعیین رهبری	۱۷۳/۷۸	دومین دوره مجلس خبرگان تعیین رهبری
۵/۶۵	ششمین دوره مجلس شورای اسلامی	۱۰/۰۴	چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی
۵/۶۷	هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی	۴/۱۵	پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی
۵۱/۸۱	هشتمین دوره ریاست جمهوری	۲۵۹/۰۳	ششمین دوره ریاست جمهوری
۴۶/۱۴	نهمین دوره ریاست جمهوری	۱۵۳/۲۲	هفتمین دوره ریاست جمهوری
۰/۱۱	اولین دوره شوراهای اسلامی کشور		
۰/۱۹	دومین دوره شوراهای اسلامی		

منبع: وزارت کشور و نویسندگان

	کشور
--	------

قسمت دوم این جدول، به نوعی بازنمای شرایط اجتماعی - سیاسی دوره اصلاحات است و به نوعی پیامد سیاست‌هایی را نشان می‌دهد که دولت اصلاحات در جهت حرکت به سمت فضای باز سیاسی تعقیب می‌کرد. پیش از این خاطر نشان شد که دولت اصلاحات، با مشروعیت‌بخشی به «حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن» سیاست‌هایی را تدوین کرد که زمینه مشارکت بیش‌تر مردم را در عرصه‌های سیاسی فراهم آورد. حاصل چنین رویکردی ایجاد اعتماد نسبی به عملکرد دولت، باور به روحیه مسئولیت‌پذیری و افزایش مشارکت در فعالیت‌های سیاسی بود. قسمت عمده‌ای از جدول ۲ نیز این گفته را تأیید می‌کند، ولی در همین جدول موردی یافت می‌شود که نشان از حرکتی معکوس دارد. بررسی دو دوره انتخابات شوراهای اسلامی کشور بیانگر افت ۵۸ درصدی مشارکت سیاسی در امر انتخاب شدن است. در اولین دوره این انتخابات از هر ۱۱۰ نفر، یک نفر و در دومین دوره آن از هر ۱۹۰ نفر، یک نفر داوطلب شرکت در انتخابات شده است. این کاهش نرخ مشارکت، به‌طور مسلم برآمده از تغییر رویکرد در سیاست‌های دولت اصلاحات نیست، چرا که یافته‌های پژوهش‌نشانی از این تغییر ندارند و نتایج تجربی دیگر عرصه‌های انتخاباتی نیز آنرا تأیید نمی‌کنند. بنابراین، دلیل چنین امری نه در رهیافت سیاست‌گذاری دولت که در ساز و کارهای درونی آن برای اداره امور نهفته است؛ موضوعی که به کاهش نرخ مشارکت منجر شده است.

۲) سطح نهادی توسعه سیاسی

همان‌گونه که پیش از این بیان شد، سطح نهادی توسعه سیاسی ناظر بر مشارکت گروه‌ها، تشکل‌ها و احزاب سیاسی و همچنین سازمان‌های غیردولتی است که همگی

بخش مهم و تأثیرگذاری از حوزه عمومی جامعه‌اند. توان و نیروی این گروه‌ها، تشکل‌ها و سازمان‌ها به نحوی تابعی از عملکرد دولت است؛ به سخن دیگر، قدرت و ضعف آن‌ها تا اندازه زیادی بستگی به سیاست‌هایی دارد که دولت در قبال‌شان اتخاذ می‌کند.

۲-۱) دوره سازندگی: در ارتباط با این سطح از توسعه سیاسی اسناد اندکی^۱ یافت شده که بیانگر عملکرد دولت سازندگی است. این اسناد که صرفاً اختصاص به تشکل‌های سیاسی دانشگاهی و دانش‌آموزی دارند، رویکرد تأسیسی و تنظیمی و در عین حال حداقلی دولت سازندگی را نمایان می‌سازند. افزون بر این، در این دوره در مواجهه با مقوله جامعه مدنی، سیاست و یا سند مشخص و معینی درباره چگونگی تشکیل نهادهای مدنی، سازمان‌های غیردولتی و یا حدود و ثغور آن‌ها تنظیم نشده است.

۲-۲) دوره اصلاحات: رهیافت سیاست‌گذاری دولت اصلاحات درباره سطح نهادی توسعه سیاسی بر پایه رویکردی ایجابی، تأسیسی و حمایتی شکل گرفته بود. در این دوره اسناد متعددی^۲ یافت می‌شود که بیانگر اهمیت این موضوع برای دولت اصلاحات است. برای مثال، از جمله سیاست‌های تأسیسی در خصوص احزاب و تشکل‌های سیاسی می‌توان به اعطای «حق تأسیس احزاب و دیگر تشکل‌های سیاسی به زنان» و «تقویت بنیان‌های مشارکت، رقابت و قانونگرایی تشکل‌ها» اشاره کرد. برای

۱- مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسات ۱۳۷۰/۸/۲۸ (آیین‌نامه تشکل‌های اسلامی در دانشگاه‌ها) و ۱۳۷۴/۵/۳ (اساس‌نامه اتحادیه تشکل‌های اسلامی دانش‌آموزان).

۲- مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسات ۱۳۸۳/۶/۳۱ (منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران) و ۱۳۸۰/۸/۱۵ (آیین‌نامه تأسیس تشکل‌های اسلامی دانش‌آموزی و دانشگاهی)؛ مصوبه هیأت وزیران ۱۳۸۰/۸/۳۰ و اصلاحیه ۱۳۸۱/۵/۳۰ (آیین‌نامه نحوه پرداخت یارانه به احزاب و گروه‌های مشمول قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی).

جستجوی سیاست‌های حمایتی این دولت درباره چنین تشکل‌هایی می‌توان به مواردی از جمله حمایت مالی و پرداخت یارانه به احزاب و گروه‌های مشمول قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی ارجاع داد. برای مثال، در آیین‌نامه نحوه پرداخت یارانه‌ها آمده است:

ماده ۲- پرداخت هر گونه یارانه به احزاب و گروه‌های مشمول قانون فوق‌الذکر که به منظور ایجاد و تقویت فعالیت‌های گروهی انجام می‌پذیرد توسط وزارت کشور و در چارچوب این آیین‌نامه و دستورالعمل‌های آن خواهد بود.

ماده ۸- کلیه تشکل‌ها و گروه‌های مشمول دریافت یارانه موظف‌اند وجوه دریافتی را در جهت اهداف و برنامه‌های گروه بکار برده و در پایان سال مالی گزارش آن‌را جهت بررسی کمیسیون ماده (۱۰) قانون یاد شده به وزارت کشور ارسال نمایند. همان‌گونه که دیده می‌شود مهم‌ترین هدف دولت اصلاحات در پرداخت یارانه به احزاب و تشکل‌های اسلامی «ایجاد و تقویت فعالیت‌های گروهی» بوده است.

علاوه بر این، دولت اصلاحات بر پایه شرایط زمانه خود، رهیافت جامع و مدون‌تری در مواجهه با سازمان‌های غیردولتی اتخاذ کرده بود. برای مثال، دولت اصلاحات به تدوین سیاست‌هایی اقدام ورزید که بر اساس آن‌ها خود را موظف ساخت که در طی اجرای برنامه‌های توسعه، «مردم را به خوداتکایی تشویق و ترغیب کرده و همکاری آن‌ها را در مدیریت مراکز فرهنگی - اجتماعی از طریق کمک به شکل‌گیری و تقویت تشکل‌های داوطلبانه مردمی جلب کند». برای

۱- مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ (اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه کشور)؛ مصوبه شورای عالی اداری، ۱۳۷۸/۱۲/۱۱ (طرح نحوه صدور مجوز تأسیس تشکل‌های غیردولتی)؛ مصوبات هیأت وزیران در جلسات ۱۳۸۳/۶/۲۱ و ۱۳۸۴/۳/۲۸ (تأمین اعتبار و پرداخت یارانه به سازمان‌های غیردولتی)، ۱۳۸۴/۵/۸ (آیین‌نامه اجرایی تأسیس و فعالیت تشکل‌های غیردولتی) و قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ا، ۱۳۸۳/۶/۱۱.

دستیابی به این هدف، دولت ملزم به بازنگری در قوانین شد تا مقررات مربوط به تأسیس و فعالیت مؤسسه‌ها و نهادها و تشکل‌های غیردولتی را تسهیل نماید. اهمیت نهادهای غیردولتی برای دولت اصلاحات بدان حد بود که گاهی سازمان‌های زیرمجموعه خود را موظف به تشکیل چنین نهادهایی نموده و برای آن‌ها مجوز صادر کرد. در قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز قوه مجریه موظف به تنظیم سیاست‌های حمایتی درباره سازمان‌های غیردولتی شده بود. در این خصوص می‌توان به «تدوین طرح جامع مشارکت و نظارت مردم، نهادها و سازمان‌های غیردولتی در توسعه پایدار کشور و فراهم کردن امکان گسترش کمی و کیفی نهادهای مدنی، با اعمال سیاست‌های تشویقی» اشاره کرد. همچنین، در فصل دهم برنامه چهارم توسعه (فصل امنیت ملی) ذکر گردید که یکی از وظایف قوه مجریه «در ارتقاء امنیت عمومی و انضباط اجتماعی، تهیه سازوکارهای لازم جهت تقویت نهادهای مدنی در کشور است». افزون بر این موارد، دولت اصلاحات ساز و کاری را برای تأمین اعتبار و پرداخت یارانه به سازمان‌های غیردولتی تعبیه کرده بود.

۳-۲) واقعیت‌های عینی: بررسی مقایسه‌ای داده‌های این پژوهش دلالت بر این دارد که در امر سیاست‌گذاری مرتبط با سطح نهادی توسعه سیاسی، توجه و عملکرد دولت‌ها متفاوت بوده است. این مقایسه زمانی تکمیل می‌گردد که انطباق آن با واقعیت، مورد مطالعه قرار گرفته و مظاهر عینی آن بررسی گردد. برای این منظور، نخست میزان حضور احزاب و تشکل‌های سیاسی در عرصه برگزاری چند انتخابات متناظر بررسی می‌شود که نتایج آن در جدول ۳ گزارش شده است. منظور از میزان حضور، شمارش تعداد احزاب، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی رسمی است که به اشکال گوناگون در برگزاری انتخابات ایفای نقش کرده‌اند؛ این نقش‌ها شامل معرفی عضو

یا اعضای برای شرکت در عرصه رقابت انتخاباتی، تشکیل یا عضویت در ائتلاف‌های سیاسی، پشتیبانی و حمایت از داوطلب یا گروه‌های سیاسی مشخص و انجام فعالیت‌های تبلیغاتی است.

جدول ۳- مقایسه حضور احزاب و تشکل‌های سیاسی در انتخابات سراسری به تفکیک دوره‌های سازندگی و اصلاحات

تعداد احزاب و تشکل‌های فعال	انتخابات سراسری در دوره اصلاحات	تعداد احزاب و تشکل‌های فعال	انتخابات سراسری در دوره سازندگی
۹۱	ششمین دوره مجلس شورای اسلامی	۲۳	چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی
۷۸	هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی	۴۶	پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی
۱۱۹	هشتمین دوره ریاست جمهوری	۳۳	ششمین دوره ریاست جمهوری
۱۰۶	نهمین دوره ریاست جمهوری	۵۴	هفتمین دوره ریاست جمهوری

مقایسه داده‌های جدول ۳، به خوبی نشان می‌دهد که میزان حضور احزاب، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی در دوران اصلاحات به واسطه بهبود شرایط، بیش از دوران سازندگی بوده است [این نکته با نوع سیاست‌های اتخاذ شده از سوی دولت اصلاحات نیز همخوانی دارد]. در دولت سازندگی، افزایش میزان حضور در این گونه از فعالیت‌های سیاسی در برگزاری دو دوره از انتخابات دیده می‌شود که هر دو به اواخر این دوران تعلق دارند؛ نخست، انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی

که به سال هفتم این دولت باز می‌گردد و آن دیگر، انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری است که در نقطه پایان این دولت قرار داشته و در واقع رویدادی است که گذار از دوره سازندگی به دوره اصلاحات را رقم زده است. نیمه دوم این جدول نیز نشانگر میزان حضور احزاب، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی در طی دوره اصلاحات است که نسبت به دوره سازندگی حضور پر رونق‌تری را نشان می‌دهد. بی‌تردید سیاست‌های وضع شده در دوره اصلاحات و رویکرد عمومی این دولت درباره تحزب، در کنار شرایط اجتماعی مساعدتر، این حضور را معنا بخشیده و به تقویت آن کمک کرده است.

با بازگشت به مطالب پیشین و مرور داده‌های جداول ۱ و ۲ و انطباق آن‌ها با جدول ۳ مشاهده می‌گردد که میان میزان مشارکت سیاسی شهروندان در عمل رأی دادن، میزان مشارکت آن‌ها در داوطلب شدن و در نهایت میزان حضور احزاب، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی، همبندی آشکاری وجود دارد. این امر، دلالت بر ارتباط تنگاتنگ دو سطح فردی و نهادی توسعه سیاسی دارد. مطالعات تجربی بیانگر آنند که چنین رخدادی معمولاً زمانی به وقوع می‌پیوندد که امکان بسیج نیروهای اجتماعی در سطح بالایی باشد، این امر می‌تواند یا ناشی از اعتمادسازی، تحقق حدی از آزادی‌های سیاسی و ایجاد برخی فرصت‌های قانونی در عرصه رقابت سیاسی و یا برآمده از جنبش‌ها و حرکت‌های گروه‌ها و نیروهای اجتماعی درون جامعه باشد. مروری بر وقایع رخ داده و همچنین بستر اجتماعی آن دوران بیش‌تر مؤید وجه دوم است و حکایت از جنبشی اجتماعی دارد که پیامدهای بالا یکی از مظاهر آن تلقی می‌شود.

البته یافته‌های بالا زمانی تکمیل می‌گردد که از عملکرد این دولت‌ها درخصوص پذیرش و ثبت تشکل‌ها و احزاب سیاسی آگاهی یابیم. در طی سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۶۸، دولت سازندگی، ۳۱ مجوز رسمی برای تشکیل و فعالیت احزاب، گروه‌ها یا تشکل‌های سیاسی صادر کرد. صدور مجوز رسمی برای فعالیت چنین تشکل‌هایی در سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۸۴ (دوره اصلاحات)، ۱۶۱ عدد (یعنی بیش از پنج برابر دولت سازندگی)

بوده است. مقایسه این اعداد حکایت از این دارد که در دوره سازندگی کمتر از دوره اصلاحات به این دست فعالیت‌ها مبادرت ورزیده شده است.

داده‌ها از این حکایت دارند که دولت سازندگی در سال نخست رویکرد انفعالی و انقباضی داشته ولی به تدریج مدارا به خرج داده و زمینه فعالیت احزاب و تشکل‌های سیاسی را فراهم آورده است. چنین امری به واسطه اجرای قانون احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و در سایه تحقق امنیت داخلی و خارجی رخ داده است. به مرور زمان فعالیت احزاب و تشکل‌های سیاسی به گونه‌ای افزایش یافت که در سال‌های پایانی دوره سازندگی از این رویکرد دولت با عنوان "پذیرش قهری فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی" یاد شد.^۱ در همین دوران بود که انشعابات حزبی پدیدار گشت و گروه‌ها و جریانات مستقل و نیمه مستقل سیاسی شکل گرفتند. البته بخش قابل توجهی از این امر ناشی از شرایط اجتماعی و نقشی است که نیروها و گروه‌های اجتماعی ایفا کرده‌اند. به ویژه آن که در آن دوران تغییرات جمعیتی و اجتماعی متعددی رقم خورد که از جمله می‌توان به جابجایی جمعیت در بخش‌های گوناگون اقتصادی، افزایش جمعیت شهرنشین، ارتقاء میزان سواد و افزایش امکان دسترسی به درگاه‌های متعدد اطلاعاتی و ارتباطاتی اشاره کرد. بنابراین، چنین تغییراتی به نوبه خود تغییر در حوزه فکر و اندیشه سیاسی را نیز به همراه آورد. برآیند این موارد زمینه‌ساز شرایطی بود که در آن امکان طرح مفاهیم جدید مدنی و رشد انتظارات و مطالبات سیاسی فراهم آمد. به نحوی که در پایان دوره سازندگی، جامعه پتانسیل بالایی از انتظارات و مطالبات سیاسی قدیمی و جدید نیروها و گروه‌های اجتماعی را در خود نهفته داشته و منتظر روزنه و مجرای بوده که بتواند آن را نمایان سازد. به سخنی دیگر، ظهور دوره اصلاحات در واقع نمایشی از تجلی این دست از انتظارات و مطالبات نیروهای اجتماعی بود که خود را در قالب گفتمان سیاسی نوپدید نمایان ساخت.

۱- نگاه کنید به: عرب عامری، احمد. *تحزب و توسعه سیاسی*. تهران: همشهری

داده‌های مربوط به دوران اصلاحات نیز در نوع خود قابل توجه‌اند؛ این داده‌ها گویای این امرند که بیش‌ترین آمار صدور مجوز فعالیت برای احزاب و تشکل‌های سیاسی، متعلق به چهار سال نخست این دولت است (۶۱ درصد). وقتی این آمار با داده‌های جداول ۱، ۲ و ۳ تطبیق داده می‌شود روشن می‌گردد که در دوره اول اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۰)، گرایش افراد و گروه‌های اجتماعی به مشارکت سیاسی بیش از دوره دوم (۱۳۸۰-۱۳۸۴) بوده است. البته میزان چنین گرایشی در کل دوره اصلاحات و حتی چهار سال دوم آن به مراتب بالاتر از دوره سازندگی است. ولی نکته حایز توجه، مشاهده روند نزولی است که با گذر از نیمه اول به نیمه دوم دوره اصلاحات رخ می‌نماید. این روند حکایت از یک تناقض آشکار دارد، ولی بر نقصان فرایند سیاست‌گذاری دولت اصلاحات دلالت نمی‌کند، چرا که مجموعه اسناد و مدارک موجود مؤید آنند که این دولت در دوره دوم خود فرایند سیاست‌گذاری‌های مرتبط با توسعه سیاسی را تقویت کرده بود.

دیگر آن‌که واقعیت‌های اجتماعی مرتبط با سازمان‌های غیردولتی نیز تا اندازه‌ای حکایت از تأثیر بیرونی سیاست‌های وضع شده از سوی دولت‌های مورد بررسی دارد. در همین چارچوب، داده‌های کمی بیانگر رشد روز افزون این سازمان‌ها در طی دوران اصلاحات است. البته اطلاعات دقیق و متمرکزی از تعداد و میزان رشد این نهادها در دست نیست، اما موارد ثبت شده به طور عمومی نشان از رشد یازده برابری این تشکل‌ها در طی هشت سال دوران اصلاحات دارد. برای مثال، تشکل‌های زیست محیطی در آغاز سال ۱۳۷۶، بیست مورد بوده ولی در آغاز سال ۱۳۸۴ تعدادشان بالغ بر پانصد و هشتاد مورد شد. این امر برای سایر سازمان‌های غیردولتی نیز صادق است و حاکی از استقبال دولت اصلاحات از چنین سازمان‌ها و تشکل‌هایی است.

البته دستاوردهای یاد شده که بیانگر تغییراتی در حوزه عمومی و جامعه مدنی است نیاز به توضیح و تبیین دارد. با لحاظ کردن شرایط حاکم بر هر یک از دوره‌های مورد بررسی درمی‌یابیم که آغاز دوره سازندگی، مصادف با بازسازی مناطق جنگی و

ترمیم خسارات وارده به عرصه‌های گوناگون اقتصادی و صنعتی بود، ولی از سوی دیگر، در همین امر بازسازی، بحران مالی گریبان دولت را گرفته بود. از این‌رو، دولت به دلیل نیازهای مبرم خود ناگزیر به بخش خصوصی روی آورد تا بتواند از عهده وظایف محوله‌اش برآید. در این میان، پذیرش پیشنهاد برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول (IMF) نیز دولت را مجبور ساخت که پروژه خصوصی‌سازی و واگذاری بخشی از فعالیت‌های دولتی به بخش غیردولتی را تقویت کند. از جمله این موارد می‌توان به سیاست‌های وضع شده در دو برنامه پنج ساله اول و دوم توسعه و دیگر مصوبات دولت اشاره کرد. برای مثال، عباراتی که از قانون برنامه اول اخذ شده و در ادامه می‌آید مؤید همین امر است:

- کاهش بار مالی هزینه‌های دولتی از طریق انتقال پاره‌ای از وظایف موجود به بخش غیردولتی.

- انتقال بخشی از وظایف غیر ضرور دولتی به بخش غیردولتی در جهت کاهش بار مالی ارائه خدمات دولتی و ارتقاء کیفیت خدمات ارائه شده.

برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز نشان می‌دهد که این رهیافت با تمرکز بر اصل ۴۴ قانون اساسی به شدت تقویت گشته و تبدیل به یکی از راهبردهای اساسی آن شده بود. در یک تحلیل ساده کمی مبتنی بر مقوله‌شماری مشاهده می‌گردد که در متن این سند، چهارده مرتبه از واژه‌های تمرکززدایی و واگذاری امور (به بخش غیردولتی) استفاده شده است.

۱- قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج. ا.، ۱۳۶۸/۱۱/۱۱؛ قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج. ا.، ۱۳۷۳/۹/۲۰؛ مصوبات شورای عالی اداری در جلسات ۱۳۶۹/۱۱/۲ (واگذاری امور و وظایف به بخش غیردولتی)، ۱۳۷۱/۳/۲۰ (واگذاری بخشی از فعالیت‌های اجرایی دستگاه‌های دولتی به بخش غیردولتی)، ۱۳۷۱/۱۰/۶ و ۱۳۷۳/۳/۲۱؛ مصوبات هیأت وزیران در جلسات ۱۳۶۹/۹/۲۸ (تأسیس شرکت‌های خدمات مشاوره خصوصی برای دستگاه‌های دولتی) و ۱۳۷۴/۱۲/۹ (جابجایی اعتبارات دستگاه‌های دولتی برای واگذاری برخی از امور به بخش غیردولتی).

مطالعه اسناد و مدارک دوره اصلاحات نیز بیانگر آن است که می‌توان موارد متعددی را یافت که این دولت در پی سیاست‌گذاری برای واگذاری بخشی از وظایف و مسئولیت‌های دولت به بخش غیردولتی بوده و در واقع همچون دولت سازندگی سیاست کوچک شدن و تمرکززدایی را دنبال کرده است. دولت اصلاحات در برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که اولین سند راهبردی تدوین شده از سوی این دولت است، هم‌سو با خط‌مشی دو برنامه پیشین، به تدوین سیاست‌هایی جهت انتقال بخشی از وظایف خود به بخش غیردولتی اقدام ورزید، ولی با این تفاوت که رویکرد این دولت صرفاً معطوف به کاهش بار مالی خویش نبوده است. در این برنامه دو فصل مستقل به این موضوع اختصاص داده شد که در آن‌ها «تصحیح، بهسازی و اصلاح نظام اداری در ابعاد تشکیلات، سازماندهی و ساختار اداره امور کشور و کاهش

تصدی‌های دولت» به عنوان یکی از اهداف برنامه سوم اعلام گردید. برای مثال:

به منظور کاهش تصدی‌ها و تقویت اعمال حاکمیت و نظارت دولت و فراهم نمودن زمینه توسعه مشارکت مؤثر مردم، بخش خصوصی و بخش تعاونی در اداره امور، تبیین دقیق وظایف واحدهای ملی و استانی در برنامه‌ریزی و اجرا و فراهم نمودن زمینه تحقق مطلوب اهداف برنامه سوم، دولت موظف است در طول سال اول برنامه اصلاحات ساختاری لازم را به عمل آورد.

به همین گونه در تدوین اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه کشور به «کاهش تصدی دولت و محدود کردن فعالیت‌های مربوط به آثار و خدمات فرهنگی توسط دستگاه‌های دولتی و واگذاری آن به بخش خصوصی» اشاره شده است.

۱- قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج. ا. ا، ۱۳۷۹/۱/۱۷؛ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج. ا. ا، ۱۳۸۳/۶/۱۱؛ مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ (اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه کشور)؛ مصوبات هیأت وزیران در جلسات ۱۳۸۱/۱/۱۸ (هفت برنامه اصلی ایجاد تحول در نظام اداری)، ۱۳۸۲/۲/۱ و ۱۳۸۲/۱۲/۲۵ (برنامه ارتقای سلامت نظام اداری و مقابله با فساد)؛ مصوبات شورای عالی اداری در جلسات ۱۳۸۲/۲/۲۷ (اقدامات لازم برای توسعه مشارکت بخش غیردولتی و کاهش تصدی‌ها) و ۱۳۸۲/۱۱/۱۸ (طرح اصلاح ساختار دولت).

یا در همین چارچوب می‌توان به دیگر سیاست‌های وضع شده برای دستگاه اداری دولت اشاره کرد؛ از جمله مهم‌ترین برنامه‌ها و اقدام‌های عملیاتی دولت اصلاحات «طرح منطقی کردن اندازه دولت»، «برنامه تحول در ساختارهای تشکیلاتی دولت» و «ایجاد مرکز نوسازی و تحول اداری» است.

حال باید توجه داشت که برآیند چنین امری زمینه‌ساز یک فرایند اجتماعی بود که از آن می‌توان به عنوان سرآغاز الگوی خاصی از تکوین جامعه مدنی نام برد. حضور و مشارکت بخش غیردولتی در اموری که پیش از این در اختیار دولت بوده به معنی محدود شدن قلمرو فعالیت‌های دولت است. تداوم چنین امری، بستری را ایجاد کرد که به مرور زمان مطالبات بخش غیردولتی از عرصه اقتصادی فراتر رفته و دیگر قلمروهای حیات مدنی از جمله عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را دربرگرفت. حال می‌توان دریافت که چرا در نیمه دوم دوره سازندگی با تشدید مطالبات مدنی مواجه بوده‌ایم و چرا این دست مطالبات در دوره اصلاحات نیز به قوت خود باقی ماند؛ به‌ویژه آنکه در دوره اصلاحات، به واسطه فشارهای اجتماعی موجود و اقدامات صورت گرفته، انسداد سیاسی کمتر شد و بنابراین جامعه فضای سیاسی بازتری را در مقایسه با دوره پیشین خود (دوره سازندگی) تجربه کرد و به همین دلیل بستر مناسب‌تری برای گسترش قلمرو فعالیت‌های بخش غیردولتی فراهم گردید. اکنون می‌توان دریافت که:

- در مقام سیاست‌گذاری، دولت اصلاحات در قیاس با دولت سازندگی از یک سو به دلیل فشارهای اجتماعی و از سوی دیگر، تأکید خود دولت بر حضور احزاب، گروه‌ها، تشکل‌های سیاسی و سازمان‌های غیردولتی در عرصه‌های فعالیت اجتماعی-سیاسی عملکرد بهتری را به ثبت رسانده است.
- اگر در میزان حضور احزاب، تشکل‌ها و سازمان‌های غیردولتی در عرصه‌های اجتماعی و رقابت سیاسی روند معناداری مشاهده می‌شود، ناشی از عوامل متعددی است که بخشی از آن برآمده از سیاست‌های اتخاذ شده از سوی

دولت‌ها بوده و بخش دیگر آن به عرصه عمومی و نیروها و گروه‌های اجتماعی باز می‌گردد.

۳) بحث نظری و جمع‌بندی یافته‌ها

اکنون زمان آن فرا رسیده تا بار دیگر مسأله و پرسش‌های پژوهش مورد بررسی قرار گیرد، ولی با این تفاوت که در این بررسی از رهیافتی نظری-تجربی بهره گرفته می‌شود که از یک‌سو مبتنی بر مباحث نظری بوده و از سوی دیگر، بر پایه یافته‌های تجربی استوار است. این رهیافت کماکان متکی بر چارچوب نظری و الگوی مقایسه‌ای پژوهش است.

در پاسخ به نخستین پرسش پژوهش، یافته‌های تجربی بر این دلالت دارند که اراده و تدبیر سیاسی دولت نقش با اهمیتی در تکوین توسعه سیاسی دارد. به عبارت دیگر، خط‌مشی‌ها و سیاست‌های وضع شده از سوی دولت یکی از عواملی است که تعیین کننده میزان تحقق یا عدم تحقق توسعه سیاسی است. چنین دستاوردی، تأیید کننده همان نکته مورد تأکید آدریان لفت‌ویچ است که توسعه سیاسی نمی‌تواند جدای از نهاد سیاست و سیاست‌های آن ایجاد شود و پایدار بماند. البته چنین تأکیدی می‌تواند برآمده از یک نگاه تقلیل‌گرایانه باشد، چرا که توسعه سیاسی یک برساخته اجتماعی^۱ است؛ بدین معنا که همچون دیگر پدیده‌هایی از این دست، دارای فرایند شکل‌گیری است و عوامل متعددی در ساخت و تکوین آن دخالت دارند.

باری، با توجه به آنچه تا کنون آمد می‌توان دریافت که نوع تجسم دولت از حیات اجتماعی بنیاد اصلی رویکرد آن را نسبت به مقوله توسعه سیاسی می‌سازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که دولت‌سازندگی، به‌ویژه در دوره دوم، جامعه را به مثابه بازار می‌شناخت و بنابراین، بزرگ‌ترین آسیب آن‌را در عرصه اقتصادی دیده و راه برون رفت

^۱ social constructed

را در توسعه اقتصادی جستجو می‌کرد. در واقع، دولت سازندگی بنا بر اولویت‌بخشی به اصل ۴۴، سیاست‌هایی را وضع کرد که رشد اقتصادی جامعه را پوشش دهد. نخبگان این دولت در آن دوران بر این باور بودند که رهاورد چنین مسیری توسعه‌یافتگی جامعه را در همه ابعاد رقم خواهد زد. البته این رهیافت با برخی از نظریه‌های اقتصادی و جامعه‌شناختی مکتب نوسازی به‌ویژه نظریه‌های متقدم آن همراه بوده؛ آن‌جا که در امر توسعه برای اقتصاد و رشد اقتصادی نقشی پیشگامانه تعریف شده است. ولی تجربه جامعه ما در دوره سازندگی نشان داد که رشد اقتصادی پیامدی دوگانه به همراه داشته است؛ از یک سو مانعی بر سر راه دیگر ابعاد توسعه (اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) گردید و از سوی دیگر، انتظارات و مطالبات نیروها و گروه‌های اجتماعی را در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بالا برد.

در واقع، دولت اصلاحات محصول چنین فرایندی است و جریانی بوده که جامعه را به مثابه شبکه‌ای از گروه‌ها و نهادهای اجتماعی دیده و بزرگترین مشکل آن‌را در حوزه روابط اجتماعی و سیاسی دنبال می‌کرد و به همین دلیل توسعه فرهنگی و تا اندازه‌ای سیاسی را سرلوحه کار خود قرار داد. این رهیافت دولت اصلاحات بیشتر با نظریه نهادمندی مکتب نوسازی متأخر و تا اندازه‌ای با رویکرد حکم‌روایی مطلوب برآمده از دیدگاه‌های جدید در توسعه سیاسی همراه بود؛ به‌ویژه آن‌جا که بر گسترش مشارکت مردمی تأکید شده است. بنابراین، روشن است که چرا تفاوت‌های آشکاری میان رویکردهای اتخاذ شده از سوی دولت‌های مورد بررسی در مواجهه با موضوع توسعه سیاسی دیده می‌شود.

از دیگر دلایلی که این تفاوت رویکرد را موجب می‌شود، گوناگونی میزان سیطره دولت بر نهادهای مدنی است. میزان این سیطره در دوره سازندگی بیش از دوره اصلاحات بوده است. مروری بر شرایط دوران مورد مطالعه بیانگر آن است که با فاصله گرفتن تدریجی از دوران هشت ساله جنگ، به تدریج بر خواست‌های آزادی‌خواهی و دمکراسی‌خواهی نیروهای اجتماعی افزوده شد. در این میان، کم‌توجهی دولت

سازندگی [به‌ویژه در سال‌های آغازین خود] به حوزه عمومی مشهود است؛ در این دوره به دلیل گرایش به تمرکز قدرت، فعالیت سازمان‌های غیردولتی، احزاب و تشکل‌های سیاسی محدود بود. مجموعه این شرایط در گام نخست بی‌تفاوتی سیاسی و تا اندازه‌ای بحران مشارکت را در سطح جامعه ایجاد کرد که نتایج آن را می‌توان در میزان مشارکت مردم و احزاب و تشکل‌های سیاسی در انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، ششمین دوره ریاست جمهوری و دومین دوره مجلس خبرگان تعیین رهبری دید. در گام بعد، طغیان نیروهای اجتماعی به مرحله‌ای رسید که موجبات شکل‌گیری نوع خاصی از مشارکت (رأی اعتراض) را فراهم آورد. انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری به تعبیری مصداقی از این موج اعتراضی است. البته این موضوع یادآور همان نکته مورد نظر دورکیم است که «حوادث کنونی حیات اجتماعی ناشی از حالت کنونی اجتماعی نیست؛ بلکه پیشامدهای گذشته و سوابق تاریخی است که سرچشمه حوادث کنونی را می‌سازد» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۲۸).

توسعه سیاسی در دوره اصلاحات نیز فراز و فرودهایی را طی کرد، هر چند که دولت اصلاحات در امر سیاست‌گذاری‌های مرتبط با سطوح فردی و نهادی توسعه سیاسی موفق‌تر از دولت سازندگی عمل کرد و اقدامات سازنده‌تری به انجام رساند. شواهد بیانگر آنند که در این دوره، به‌ویژه در چهار سال دوم دولت اصلاحات، با وجود افول سیطره دولت بر نهادهای مدنی، میزان مشارکت کاهش یافت؛ هشتمین دوره ریاست جمهوری، هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی و دومین دوره شوراهای اسلامی کشور گواه بر این موضوع‌اند. البته چنین اتفاقی در تناقض با اراده دولت اصلاحات در جهت تحقق توسعه سیاسی است؛ این در تأیید همان نکته بالاست که توسعه سیاسی به مثابه یک پدیده اجتماعی نمی‌تواند صرفاً برآمده از اراده سیاسی

دولت‌ها باشد، بلکه امری است که محصول ساخت اجتماعی است و گوناگونی آن نیز ناشی از شرایط اجتماعی و نقشی است که نیروها و گروه‌های اجتماعی ایفا می‌کنند.^۱

در ادامه گفتنی است که در نهایت، در هیچ یک از دوره‌های مورد بررسی جامعه مدنی نهادینه نگشت. دلیل جامعه‌شناختی این امر می‌تواند ناشی از ناکارآمدی نظام سیاسی و ضعف برخی از نهادهای اجتماعی باشد که زمینه‌ساز درجه بالایی از نهادینگی نبوده‌اند؛ یعنی وضعیت عمومی جامعه به گونه‌ای نبود که زیرساخت ایمن و ظرفیت لازم برای ظهور و تشکیل نهادهای مدنی و فعالیت باثبات آن‌ها مهیا باشد. افزون بر این، در هر دو دوره (سازندگی و اصلاحات)، جامعه مدنی زیر نفوذ و کنترل دولت قرار داشت، ولی آن‌جا که فرصت و مجالی هرچند اندک برای ظهور داشته، کالبد اجتماعی خود را پیدا کرده و تا اندازه‌ای قواعد آن به رسمیت شناخته شده، توسعه سیاسی نیز نمود و تجلی بیش‌تری یافته است. این موضوع بیانگر رابطه معکوس میان دو عرصه است؛ نخست عرصه عمومی یا جامعه مدنی و دوم عرصه رسمی یا دولت. به گونه‌ای که هرچه عرصه نفوذ و کنترل دولت گسترده‌تر باشد و سیطره آن بر نهادهای اجتماعی بیشتر باشد، جامعه مدنی سست‌تر و محدودتر خواهد بود. این نکته به نوعی تداعی‌گر آن استدلال دورکیمی است که چنانچه ساخت اجتماعی، تا حد زیادی تمایز یافته و شامل گروه‌های نسبتاً مستقل شود، زمینه‌ای برای پیدایش نهادهای مدنی دمکراتیک و کنترل قدرت دولت فراهم می‌شود (دورکیم، ۱۳۸۴: ۳۲-۲۹).

۱- ناگفته نماند که در این زمینه نمی‌توان از فرایندهای جهانی غافل شد، به ویژه آن‌که در این دوران با رشد سازمان‌های بین‌المللی و فراملی، گسترش قوانین بین‌المللی و ایجاد مکانیسم‌های حقوقی و ساز و کارهای نظارت بر آن‌ها مواجه بوده‌ایم که حاصل آن‌ها افزایش دامنه حساسیت در عرصه‌های سیاسی، به‌ویژه درباره چگونگی توزیع قدرت و کثرت‌گرایی بوده است. برای نمونه، از گزارش‌های توسعه جهانی (World Development Report) که توسط بانک جهانی تهیه شده و یا نتایج حاصل از برنامه توسعه سازمان ملل که با نام گزارش‌های توسعه انسانی (Human Development Report) شناخته می‌شود گویای این امرند که به مرور زمان فشارهای بین‌المللی از سوی سازمان‌های جهانی بر دولت‌ها و به‌خصوص دولت‌های جوامع در حال توسعه افزون شد. البته از اهمیت این مقوله نمی‌توان غافل شد ولی پرداختن به آن‌را به مجال دیگری می‌سپاریم.

حال با بازگشت به الگوی مقایسه‌ای پژوهش و در پاسخ به دومین پرسش مشخص می‌گردد که چرا میزان تحقق توسعه سیاسی در دولت‌های کمتری از دولت‌های اصلاحات بوده است. بر پایه آنچه تا کنون بیان گردید می‌توان به این نتیجه کلی دست یافت که در دوره سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶) تمرکز سیاست‌گذاری‌ها بر حوزه عمومی و به تبع آن توسعه سیاسی نبوده است؛ برخلاف این جریان، در دوران اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶) به دلیل شرایط مساعدتر و پایبندی دولت در امر تمرکززدایی و سیاست‌گذاری متناسب با سطوح گوناگون توسعه سیاسی (فردی و نهادی)، میزان بالاتری از تحقق این توسعه تجربه شد. به سخن دیگر، گردآمدن مجموعه‌ای از عوامل موافق و همسو در دوره اصلاحات، زمینه تحقق توسعه سیاسی را به نسبتی بالاتر از دوره سازندگی فراهم ساخت.

در راستای همین موضوع می‌توان گفت که دولت‌های سازندگی و اصلاحات در شرایط متفاوت عصر خویش رویکردهای گوناگونی را در مواجهه با امر توسعه سیاسی دنبال کرده‌اند؛ رویکرد دولت سازندگی بیش‌تر ایستا و رویکرد دولت اصلاحات نسبتاً پویا بوده است. البته گفتنی است که پویایی رویکرد دولت اصلاحات نیز به معنای تحکیم توسعه سیاسی نیست، چرا که تجربه عملی آن دوره نشان داد که به دلایل متعددی از جمله ساختار سیاسی، فرهنگ سیاسی و بافت اجتماعی موجود، گرایش عمومی دولت اصلاحات در تأکید بر ارزش گفتارها و ایدئولوژی‌ها خلاصه شد و عینیت چندانی پیدا نکرد. به سخن دیگر و هم‌سو با دیدگاه لوسین پای^۱ درباره فرهنگ سیاسی (۱۹۶۵) و بحران‌ها و توالی‌های توسعه سیاسی (۱۳۸۰)، دولت اصلاحات با تأکید بر جنبه‌های ایدئولوژیک و نمادین توسعه سیاسی، و همچنین با تمرکز بیش از اندازه بر ارزش گفتارها و سبک شمردن و نادیده انگاشتن ملاحظات عملی، نقطه توجه خود را آینده‌ای نامعلوم و مبهم قرار داد و از این رهگذر، وفاق اجتماعی و فرهنگی

^۱ Lucian W. Pye

لازم را فراهم نساخت. از مهم‌ترین دلایل این امر، فقدان ظرفیت لازم برای تدبیر و برنامه‌ریزی است که پیامد آن ایجاد گسست و فاصله میان ایده تا عمل است. مطالعه و بررسی عمیق این دوره شانزده ساله حکایت از آن دارد که مدیریت توسعه سیاسی در ایران به اشکال گوناگون دچار آسیب بوده است. تجربه نشان داده است که الگوی این مدیریت، الگوی توسعه ناموزون و جهت آن از بالاست و به‌طور عمده بیش از آن که ناظر بر فرایند توسعه سیاسی باشد، معطوف به توسعه اقتصادی، و به‌ویژه جنبه سخت‌افزاری آن بوده است. افزون بر این، در طی این دوره راهبردهای اساسی مستقلی برای تحقق و تحکیم توسعه سیاسی تدوین نشده؛ اگر هم اقدامی صورت گرفته راهبردی کلان و دراز مدت نبوده است. یافته‌های این پژوهش حاکی از تجربه‌ای است که در آن صرفاً به اقدام‌های مقطعی و کوتاه مدت پرداخته شده، اقدام‌هایی که نفوذ و برد آن‌ها به اندازه‌ای است که نتایج نسبتاً پایدار و دراز مدتی در جهت تحقق و یا تحکیم توسعه سیاسی به بار نیاورده‌اند. برای نمونه، مشخص گردید که در طی دوره مورد بررسی، نهادهای جامعه مدنی یا مورد کم‌توجهی قرار گرفته و یا در صورت توجه، شکل‌گیری و قوت و ضعف آن‌ها منوط به اراده سیاسی دولت بوده است. البته، این امری است که منحصر و محدود به وظایف قانونی دولت نمی‌شود و از همین رو، می‌توان ابراز داشت که تکوین فرایند پویای توسعه سیاسی نه فقط متکی بر بهینه‌سازی سیاست‌ها و ساز و کارهای دولت، بلکه مستلزم تغییر در سایر نهادهای اجتماعی است. تنها از این رهگذر است که تعارض‌های موجود کاهش یافته و بستر تحقق توسعه سیاسی مهیا می‌گردد.

محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش به واسطه مقتضیات خود با کاستی‌ها و مشکلاتی از جمله مرزبندی دقیق حوزه سیاست‌گذاری دولت‌های مورد بررسی مواجه بوده است. دولت‌سازندگی و

دولت اصلاحات در تداوم زمانی مشخص و بدون هیچ انقطاع یا انفصالی تصدی قوه مجریه کشور را در دست داشته‌اند؛ بنابراین، بدیهی است که برخی از آثار و پیامدهای سیاست‌های وضع شده از سوی دولت سازندگی در دوره اصلاحات نمایان شود، به همان‌سان که دولت سازندگی از دوره پیشین خود متأثر بوده است. یا این‌که هر کدام از این دولت‌ها بر اساس موازین و الزامات قانونی، ملزم به اجرا و پیاده‌سازی سیاست‌هایی بوده‌اند که از سوی مدیریت دوره پیشین مصوب شده و صورت قانونی پیدا کرده بود. بنابراین، تفکیک آثار چنین سیاست‌هایی، امری دشوار است. نکته آخر این‌که قلمرو و محدوده این پژوهش، تنها قوه مجریه و سیاست‌های آن را پوشش داده است، از این‌رو، نتایج آن قابل تعمیم به کل نهاد سیاست نیست، و البته چنین دایه‌ای را نیز ندارد.

نتیجه‌گیری

تجربه نشان داده که دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های جوامع در حال توسعه، از جایگاهی مرکزی در جامعه برخوردارند که بر مبنای آن می‌توانند نقش‌های مهمی را در عرصه‌ها و شئون گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایفا کنند. با بیانی مناسب و متناسب با این پژوهش باید گفت که اهمیت دولت به اندازه‌ای است که بدون دخالت مستقیم یا غیرمستقیم آن نمی‌توان انتظار تأمین همه اشکال توسعه به‌ویژه توسعه سیاسی را در جامعه داشت. این مسأله واقعیت اجتناب‌ناپذیری است که بدون وجود اراده سیاسی خاص از سوی نهادهای رسمی سیاسی، تحقق توسعه سیاسی دشوار خواهد بود. به سخن دیگر، تحقق توسعه سیاسی می‌تواند وابسته به ایدئولوژی، راهبردها و رویکردهایی باشد که دولت برای اداره جامعه و تحقق چشم‌اندازها اتخاذ می‌کند. بنابراین، تدابیر اتخاذ شده از این الگوهای نظری و روشی که به‌طور اجتناب‌ناپذیری هنجاری هستند، می‌تواند زمینه‌ساز تحکیم توسعه سیاسی و یا تضعیف آن باشد.

اما این دستگاه سیاسی با همه امکانات و توانمندی‌هایش نمی‌تواند تنها مؤلفه اثرگذار در تحقق توسعه سیاسی باشد، چرا که توسعه سیاسی یک پدیده اجتماعی است و از آن‌جا که پدیده‌های اجتماعی چند بعدی و پیچیده‌اند بنابراین دور از تصور نیست که سیاست‌های دولت، علی‌رغم نقش بسیار حایز اهمیتی که در تحقق توسعه سیاسی ایفا می‌کنند، به عنوان تنها عامل مستقیم تأثیرگذار شناخته نشوند. از این‌رو، باید در پژوهش‌های دیگری شبکه‌ای از عوامل گوناگون درونی و بیرونی را مورد مطالعه قرار دارد، عواملی که ساز و کار تعاملی آن‌ها بر فرایند توسعه سیاسی تأثیر می‌گذارد. اهمیت این امر از آن جهت است که شناخت نسبتاً جامعی درباره بنیان‌ها، آسیب‌ها و راه‌کارهای تحقق توسعه سیاسی حاصل شود. چرا که در هر جامعه‌ای که به لحاظ سیاسی توسعه نیافته باشد، الگوها و کاربست‌های دمکراتیک آن در تمامی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی از سطوح خرد تا کلان با ناپایداری و بی‌ثباتی همراه خواهد بود. در چنین جامعه‌ای نه افراد و نیروهای اجتماعی رغبت و احساس مشارکت را در خود احساس می‌کنند، نه مجراهای مشروع و قانونی در این رهگذر به چشم می‌خورد و نه حکومت و دیگر اعضاء و اجزای نظام اجتماعی آن را برمی‌تابند.

منابع

- آندرین، چارلز؛ دیوید اپتر. (۱۳۸۰)، **اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی**، ترجمه: محمدرضا سعیدآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بدیع، برتران. (۱۳۸۴)، **توسعه سیاسی**. ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس
- پای، لوسین. (۱۳۸۰)، **هویت و فرهنگ سیاسی**. در مجموعه مقالات **بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی**، ترجمه: غلام‌رضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- دورکیم، امیل. (۱۳۷۳)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۴)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه: باقر پرهام، تهران: مرکز.
- روزنامه رسمی کشور، از سال ۱۳۶۸ الی ۱۳۸۴.
- سو، الوین. (۱۳۸۸)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه: محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عبدالهی، محسن. (۱۳۸۹)، جهانی شدن، فرانوگرایی و تحول در مفهوم توسعه سیاسی، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۱.
- عرب عامری، احمد. (۱۳۷۸)، حزب و توسعه سیاسی، تهران: همشهری.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۴)، در هزارتوهای نظم جهانی، تهران: نی.
- گزارش عملکرد برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۷۰)، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- گزارش عملکرد دولت (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰)، (۱۳۸۰)، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- لفت‌ویچ، آدریان. (۱۳۸۴)، سیاست و توسعه در جهان سوم، ترجمه: علی‌رضا خسروی و مهدی میرمحمدی. تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- لوچیانی، جیاکومو. (۱۳۸۰)، رانت نفتی، بحران مالی دولت و دموکراسی در خاورمیانه. در مجموعه مقالات دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: روزنامه سلام.

- مجموعه اسناد ملی توسعه در برنامه چهارم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: اسناد توسعه ویژه فرابخشی. (۱۳۸۵)، جلد اول تا پنجم. تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- مجموعه قوانین برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۶۸-۱۳۸۴)، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجموعه لوایح برنامه‌های اول تا چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۶۸-۱۳۸۴)، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- مجموعه مصوبات شورای عالی اداری، از سال ۱۳۶۸ الی ۱۳۸۴.
- مجموعه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، از سال ۱۳۶۸ الی ۱۳۸۴.
- مجموعه مصوبات هیأت وزیران، از سال ۱۳۶۸ الی ۱۳۸۴.
- مجموعه وظایف و اختیارات دولت: مشتمل بر قوانین معتبر تا پایان سال ۱۳۷۵. (۱۳۷۶)، تهیه و تنظیم: فاطمه منتصر اسدی و دیگران، تهران: ریاست جمهوری، اداره قوانین و مقررات کشور.
- مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۷۷-۱۳۷۳)، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- وینر، مایرون. (۱۳۷۹)، تحول سیاسی: آسیا، آفریقا و خاورمیانه. در مجموعه مقالات درک توسعه سیاسی. ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علم.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۸۱)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه: احمد شهسا. تهران: روزنه.

-Dahl, Robert. (1956). A Preface to Democratic Theory. Chicago: University of Chicago Press.

-Deutsch, Karl. (1963). The Nerves of Government: Models of Political Communication and Control. New York: Free Press.

-Lerner, Daniel. (1958). The passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East. New York: Free Press.

-Lipset, Seymour Martin. (1960). Political Man: The Social Bases of Politics. Heinemann Educational Books Ltd.

-Pye, Lucian W.. (1965). Political Culture and Political Development. Princeton: Princeton University Press.

-Russett, Bruce. (1965). Trends in World Politics. New York: Macmillan.

-Waterbury, John. (2001). Democracy Without Democrats? The Potential for Political Liberalization in the Middle East. in Democracy Without Democrats? The renewal of politics in the Muslim World. Edited by Ghassam Salame. London: I. B. Tauris Ltd. 23-4v.

-World Bank. (1989-2005). World Development Report. New York: Oxford University Press.

